

زندگی، اقیانوس زندگی، برکه

می‌گذرد؟ میلیون‌ها موجود زنده را در دل خود جای داده است و مثل یک مادر مهربان از آن‌ها مراقبت می‌کند.

حالا به یک برکه فکر کن. در برابر بزرگی اقیانوس چیزی نیست، اما برکه هم برای خودش عالمی دارد؛ زیبایی‌های مخصوص خودش را دارد. برکه هم در دل خود از موجودات زنده‌ای مراقبت می‌کند؛ اما موجودات کوچک. مثل اقیانوس نیست که برای نهنگ‌ها هم جا داشته باشد.

حالا تو دلت می‌خواهد مثل یک اقیانوس باشی یا مثل یک برکه؟

برکه بودن هم خوب است، اما برکه با کوچک‌ترین آلودگی، توان مراقبت از فرزندان خود را از دست می‌دهد. در حالی که اقیانوس به همین راحتی‌ها آلوده نمی‌شود. برکه با کوچک‌ترین بادی به تلاطم می‌افتد، اما این اقیانوس است که به هنگام وزیدن بادهای تند، به جنگ آن‌ها می‌رود. موج می‌کشد و

بوی دریا به مشامت می‌رسد عمق یک برکه چند متر است؟ عمق یک دریاچه چه قدر است؟ آیا با عمق اقیانوس برابر است؟

فکر می‌کنم تو هم با من هم عقیده باشی که اقیانوس هیجان‌انگیزتر، اعجاب‌انگیزتر، زیباتر و رویایی‌تر از برکه است. فکر می‌کنم اقیانوس اسرارآمیزتر از برکه است. گاهی تماشای فیلم‌های مستند درباره‌ی زندگی‌های کف اقیانوس‌ها، مرا از خود بی‌خود می‌کند؛ انواع و اقسام موجودات آبی در طرح‌ها و نقش‌های زیبا ریز و درشت که منبع مطالعه‌ی بسیاری از دانشمندان‌اند.

تصور کن روی یک قایق، درست وسط یک اقیانوس نشسته‌ای. بوی آب به مشامت می‌رسد و نسیمی ملایم بر صورتت می‌وزد. چه حسی دارد؟ من در چنین وضعیتی، احساس آرامش خواهم داشت؛ آرامش در برابر بزرگی اقیانوس و مهربانی‌اش و زیبایی‌اش. چه می‌دانی که در دل اقیانوس چه

گردن‌کشی باد و طوفان را پاسخ می‌دهد.

در نهایت این باد است که راه خود را کج می‌کند و می‌رود. و اقیانوس هم چنان سر جای خود ایستاده است. اقیانوس هنگام مبارزه با طوفان، سینه سپر می‌کند و رجز می‌خواند، اما در اعماق دل خود آرام است.

حالا این تو هستی که می‌توانی تصمیم‌گیری، مثل برکه باشی یا اقیانوس کم‌عمق باشی یا عمیق. ضعیف باشی یا قوی.

مطمئن هستم که دلت می‌خواهد مثل اقیانوس باشی. اما اقیانوس شدن زحمت دارد و وقت زحمت کشیدن برای عمق دادن به زندگی، همین الآن است.



آدم خوبی شویم. هر چه خوب‌تر، مهربان‌تر و داناتر شویم، عمیق‌تر می‌شویم. از برکه‌ای کم‌عمق به اقیانوسی وسیع و عمیق تبدیل می‌شویم.

تفکر و عمق دانایی

آن چه به دانایی‌های تو عمق بیشتری می‌دهد، «تفکر» است. هر چه متفکرتر باشی، زندگی‌ات اقیانوسی‌تر می‌شود. ترس از دلت می‌گریزد. شجاع‌تر می‌شوی. منطقی‌تر می‌شوی و البته ممکن است لطافت اقیانوس را نداشته باشی. این جا باز هم هنر به داد تو می‌رسد. تفکر تو را به اعماق می‌برد. لذتی که در تفکر هست، با هیچ دیگری قابل مقایسه نیست.

اما به نظر من، چون تفکر در تنهایی اتفاق می‌افتد، تو را تنها تر می‌کند. در حالی که اگر هنر را به آن بیامیزی، از تنهایی در می‌آیی. هنر می‌تواند تو را تکمیل کند. نقاشی یعنی از تنهایی

باز

هم به همان کلمه‌ی «طرب» فکر کن؛ طعم و رنگ و بوی زندگی. هر چه زندگی‌ات خوش طعم‌تر، خوش رنگ‌تر و خوش بوتر باشد، دلت دریایی‌تر می‌شود. حالا چه چیزی به زندگی تو عمق می‌دهد؟ چه چیزهایی هستند که تو را به اقیانوس تبدیل می‌کنند؟ قبلاً از دانایی گفتم و کمی هم از هنر. البته این‌ها کافی نیستند. دانایی یعنی

بدانی مهربانی خوب است؛ مهربانی زیباست. ولی آیا این دانستن تو را به یک آدم مهربان تبدیل می‌کند؟ مهم نیست که بدانیم خوبی خوب است، مهم این است که بدانیم چگونه

در آمدن یک متفکر. اگر هم تو نقاش نیستی، با تماشای نقاشی یک نقاش که نتیجه‌ی تفکرش را روی تابلو ترسیم کرده است، هم او را و هم خودت را از تنهایی درمی‌آوری. شنیدن یک قطعه موسیقی یا آواز، خواندن یا شنیدن شعر یا داستان، تماشای یک نمایش یا فیلم، لمس کردن یک مجسمه با چشم‌های پر از تحسین، همه و همه در خدمت عمق دادن به زندگی تو هستند.

حالا باید راه فکر کردن را بیاموزی که یک ساعت آن از ۷۰ سال عبادت برتر است. (در واقع اصلی‌ترین عبادت خداوند است.) و باید راه‌های ارتباط برقرار کردن با آثار هنری را بیاموزی. این راهی است که اگر انتخابش کنی، آرام آرام تبدیل می‌شوی به اقیانوسی وسیع، و آرام.

باز هم در این باره برایت خواهیم نوشت. اگر مایل باشی، می‌توانی با نامه یا رایانامه و یا با پیامگیر درباره‌ی این مطالب با ما گفت‌وگو کنی.